

شاهنشاهی پهلوی در ایران



فهرست مطالب

۱- در مورد رضاخان

۲- در مورد مدرّس و مصدّق

۳- خدیّت باروچانیت

۴- لباس متّحد شکل

۵- سانسور مطبوعات

۶- کشف حجاب اجباری

۷- قانون نفت

۸- اجباری شدن کلاه شاپو

۹- کناره گیری اجباری از پادشاهی

۱۰- خاتمه ی کار

۱- در مورد رضا خان

رضا خان، معروف به (پالانی - میر پنج - پهلوی)، سر سلسله‌ی خاندان پهلوی در ایران بود، که نیم قرن بر این سرزمین از سال (۱۲۹۹ هـ ش مطابق ۱۹۲۱ م الی ۱۳۵۷ هـ ش مطابق ۱۹۷۹ م) حکومت کردند.

وی در ۲۴ اسفند ماه ۱۲۵۷ هـ ش مطابق ۱۵/مارس/۱۸۷۸ م، برابر ربیع الاول سال ۱۲۹۵ هجری قمری، در یکی از بلوک‌های مازندران، در روستای متروک این شهر، به نام آلاشت، در منطقه سواد کوه متولد شد. سواد کوه، یکی از نواحی مازندران، و یکی از استان‌های ساحلی دریای خزر است.

جدّ اعلی‌وی، (مراد علی خان) معروف به (باوندی) بود، و با درجه‌ی سرگردی در فوج (سوادکوه) خدمت می‌کرد، و یکی از صحنه‌های آن جنگ کشته شد.

پدر او، سرگرد عباسعلی خان باوندی بود، که او نیز مانند پدرش، مردی نظامی بود، و به درجه‌ی سرگردی رسید، و فرمانده‌ی فوج اول هفتم سواد کوه بود، که روز ۸/آذر/ماه/۱۲۵۵ شمسی (در حدود ۸ ماه از تولد رضا خان)، بدرود حیات گفت، و سرپرستی و تربیت او، به عهده‌ی برادرش نصرالله خان، که فرمانده‌ی جنگ سواد کوه بود، محوّل شد، و به توصیه‌ی و راهنمایی او، برادر زاده‌اش که خود عشق سپاهیگری داشت، در سال ۱۲۶۷ شمسی، وارد فوج سوادکوه شد.

خیلی ها از او شنیده اند که می گفته : مادرم در شیر خواری مرا از تهران به سوادکوه می آورده ، در بین راه گرفتار بوران شده ، وقتی به یکی از کاروانسراهای سنگی بین راه رسیده ، مرا مرده پنداشته و در آخور طویله ای انداخته و رفته است ، بعد از ساعتی بر اثر گرمی طویله من جان گرفته ، سر و صدا راه انداخته ام ، یکی از افراد قافله ی بعدی که مادرم را می شناخته ، از نشانی کاروانسرا دار که زنی را به این نشان دیده که به این طویله با یک بچه وارد شده ، دانسته است من بچه ی همان زن آشنای او هستم ، و مرا برداشته ، و در منزل به مادرم رسانده است و این حقیقت را امروز هم روستایی های حول و حوش این کاروانسرا برای یکدیگر و عابرین ، سینه به سینه ، نقل می کنند و معروف است .

سرهنگ سید جواد خان صوفی نقل می کند که رضای قزاق روزی برای تفریح به دولاب و قهوه خانه آنجا می رود ، قهوه چی ، از او احترامی بجا نمی آورد ، و چند باری که برای او چای می آورد ، سرد و کم رنگ و از قوری پس آب بوده است ، و رضا ناراحت چیزی نمی گوید ، ولی فردا صبح که قهوه چی به قهوه خانه می آید ، نیمکت بزرگ و سنگین خود را نمی بیند ، پس از تحقیق آن را در وسط خندق پیدا می کند و دانسته می شود که رضاقزاق به انتقام چای های قهوه چی ، نیمکت را تنهایی و در

نیمه شب به خندق می اندازد، و از آن روز، قهوه چلی به او احترام می گذاشت.

۲- در مورد مدرّس و مصدّق

مدرّس و مصدّق، دو رهبر بزرگ دوران شاهنشاهی پهلوی بودند، دو فردی که سر تا سر عمرشان را در راه دین و وطن، آزادی و استقلال و حفظ تمامیت ارضی و امنیت کشور صرف کردند. هر دو، گام به گام هم در مبارزه با استبداد، دیکتاتوری، قدم برداشتند، و با طرح های غربی و شرقی و ضد ملی و دینی مبارزه کردند.

مدرّس و مصدّق، در اجتماع، در مجلس، در مسجد شاه، در مسجد سپهسالار، در ایران، در خارج از کشور و در همه جا، دست از فعالیت و کوشش در راه حفظ کشور از قدرت های اجنبی و به دست آوردن آزادی و حقوق انسانی بر نمی داشتند.

یک عمر در راه وطن و دین خدمت کردند، و در این راه به زندان رفتند، تبعید شدند، فحش شنیدند کتک خوردند، هتک حرمت شدند، به دادگاه کشانده شدند، و خانه نشین و منزوی از اجتماع شدند.

مدرّس با رضا خان در افتاد و سیلی خورد و مرده باد سردار سپه سرداد، و اعتصاب و تظاهرات به راه انداخت، و در زندان رفت و تبعید گردید، تا

توانست امروز سنگ بنای جمهوری اسلامی ایران را بگذارد. او بود که امروز را برای ما آورد.

مصدق، دوره‌ی رضا خان و محمدرضا شاه را درک کرد، و نفت ایران که

انگلیسی‌ها می‌بردند را ملی نمود، و نهضت ملیون و آزادی خواهان را بر

علیه نظام، به وجود آورد، و قدرت را به آزادی خواهان و وطن پرستان

داد، و با قدرت حاکمه و مطلقه‌ی او در افتاد.

سیدحسن مدرس به سال ۱۲۸۷ هـ ق، در قریه سرابه کچو (از توابع

اردستان) از سادات طباطبایی، اصلا زواره‌ای، فرزند سید اسماعیل،

جدش میر عبد الباقی از طایفه میر عابدین که فعلا اکثر آن طایفه هم در

قریه نامبرده ساکن می‌باشند، شغل پدر و جدش تبلیغ احکام الهی، میر

عبد الباقی مهاجرتی به قمشه کرد، و مدرس را که بیش از شش سال

نداشته، با خود به قمشه می‌برد.

دکتر محمد مصدق، فرزند مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر، در سال ۱۲۵۸

شمسی در تهران متولد شد، وی بعد از تحصیلات معمول در کشور، در

شوال ۱۳۱۴ قمری (۱۲۷۸ ش) متصدی استیفای خراسان که یکی از مشاغل

مهمه وزارت دارایی بود گردید.

بعد از افتتاح مدارس جدید از اوایل سال ۱۲۸۱ شمسی قسمتی از اوقات خود را صرف تحصیلات جدید نموده ، پس از ده سال به سمت اروپا رهسپار گردید .

قریب دو سال ، در مدرسه ی علوم سیاسی پاریس به تحصیلات علوم مالیه مشغول بود و بعد به علت بیماری شدید به ایران آمده ، سپس در یکی از شهرهای سوئیس به نام (نوشاتل) به تحصیلات حقوق پرداخت ، و قبل از شروع جنگ بین الملل به رتبه ی دکترا در علم حقوق نائل گردید .

۳- ضدیت با روحانیت

رضاخان ، یکی از دیکتاتورهای فرصت طلب بود ، وی مانند دیگران ، هر چند وقت رنگی عوض می کرد و به چهرهای در می آمد ، و جانب عدّه ای را می گرفت و چون آنان می شد .

رضا خان ، تا زمانی که صاحب قدرت نبود ، و خلع ید از امور مملکت و دولت بود ، مذهبی بود و با مذهب و مذهبیین خوب بود .

در ایّام محرم ، در روز های تاسوعا و عاشورا ، با پای برهنه ، و با سر و صورتی پر از گناه و قیافه ای محزون عزاداری می کرد ، و در ترویج شعا ئر امام حسین (ع) کوشش می نمود .

وی چند سالی پس از سلطنت نیز روضه خوانی می کرد و دسته جات را تشویق می نمود ، و از عزاداری ها دفاع می کرد ، و خود در مجالس مذهبی

و حسینی شرکت می نمود ، و مردم را در این امر یاری می داد و کاری به امام حسین و خاندان عصمت و طهارت (ع) نداشت . اما چند صباحی که از قدرت زمامداریش گذشت ، و اوضاع سامان گرفت ، غائله ها خوابید ، امور به کنترل درآمد ، مردم زیر سلطه قرار گرفتند ، رضاخان پادشاه شد ، و در خانواده اش موروثی گردید ، و دولت و حکومت ارتش به انقیاد مطلق در آمدند ، چهره از زیر نقاب بیرون آورد سینه و قلبش را آشکار ساخت و در رسیدن به مقصود و اهدافش قدم برداشت .

نوروز سال ۱۳۰۶ ش مطابق ۲۷/رمضان ۱۳۴۶ ه ق رسید ، و ایرانیان چون رسم همه ساله ، در برگزاری این به شادی پرداخته و گروهی به عتبات مقدسه از جمله به حرم حضرت معصومه رفتند ، تا تحویل سال را در کنار مرقد مطهر دختر موسی بن جعفر (ع) باشند .

خانواده و همسر رضاخان نیز ، چون دیگران به قم آمدند و در غرفه ی بالای ایوان آئینه ، بدون حجاب و روسری ، با وضع زیور و زینت زنانه نشستند و منتظر تحویل سال شدند !!

جمعیت مملو بود ، صحن و حرم و رواق ها پر بود ، و همه به انتظار سال نو بودند ، که یکباره شاهد یک چنین اسائه ادب و توهین به ساحت مقدس حضرت معصومه (ع) شعائر دینی ، و قداست دین ، و شخصیت جامعه از طرف خاندان شاه شدند .

پادشاهی که در روز پادشاهی که در روز پادشاهی خویش از طرف مراجع و علما نجف چون صاحب جواهر، آقا ضیا عراقی و دیگران، پیام تبریک دریافت کرده بود، و آیت الله شیخ عبد الکریم حائری رئیس حوزه علمیه قم به او به دیده احترام نگاه می کرد، و در اوقات ورودش از او پذیرایی می کرد. سید ناظم زاده که در مسجد جنب حرم مطهر مشغول سخنرانی بود و این وضع و حال خانواده ی شاه را دید، از بالای منبر شروع به اظهار ناراحتی و اعتراض نسبت به این بد حجابی شد و از آنان خواست، تا چادر سرکنند و دست از اسائه ادب به ساحت حضرت بردارند.

همسر شاه (مادر محمد رضا) از این گفته ناراحت شد و به شاه فوراً که در تهران بود تلفن کرده، مطلب را گفت و از او خواست، تا به این اعتراض خاتمه دهد.

آیت الله شیخ محمد تقی بافقی یکی از علمای بنام آن روز حوزه ی علمیه ی قم، و شخصیت دوّم حوزه در تقوی و علم و ادب و احترام پس از آیت الله شیخ عبد الکریم حائری که در غیاب او، نماز جماعت را بپا می کرد، و در تاسیس حوزه به دست شیخ عبد الکریم حائری در قم سعی و کوشش و تشویق بسیار کرد، با شنیدن این عمل از طرف خانواده ی شاه، بسیار ناراحت و با سرعت به حرم آمده، از آنان خواست تا دست از این هتک حرمت بردارند.

سر و صدا و اعتراضات بالا گرفت و مردم نوروزشان، به روز مبارزه و خون و جهاد و شهادت تبدیل گشت .

رضاخان چند ساعتی پس از این واقعه به قم رسیده ، و با کمال بی ادبی ، و بی احترامی ، با کفش هایش وارد حرم شده ، طلبه هایی که در اطراف و مسیر راهش نشسته بودند ، با لگد و عصا ، آنان را زد و به طرف ظریح رفته و در اطراف ضریح نیز هر که از روحانی و آخوند بود را با ضربات مشت و لگد و عصا کوبید و دستور داد شیخ بافقی را آورند و پس از ناسزاهای بسیار به او وی را خوابانده و با لگد و عصا به کمر او زد و شیخ با کلمات یا امام زمان ، مقاومت می کرد .

سپس دنبال سید واعظ را گرفت ، اظهار بی اطلاعی کردند رضاخان ، از شدت خشم و غضب در ناپدید شدن سید ، با مشت و عصا چنان به دهان و کتف رئیس نظمیه قم زد که دندان هایش ریخت و دهانش پر از خون شد ، و بعد فرمان داد که شیخ محمد تقی بافقی رئیس نظمیه و رئیس شهربانی

قم محمودخان ششدری صمصام قمی را تحت الحفظ به تهران فرستادند . شیخ را چند ماهی در زندان نگه داشت ، تا اینکه به وساطت آیت الله شیخ عبد الکریم حائری از زندان آزاد ، و به حضرت عبدالعظیم تبعید گردید .

وی در آنجا ماند تا سرانجام در شهریور ۱۳۲۰ ش در سن هفتاد سالگی بدرود حیات گفت .

۴- لباس متحد شکل

دیکتاتور ها ، همیشه سعی می کنند ، برای جامعه و خودشان در دسر درست کنند . و با به راه انداختن غائله ای ، مصیبتی ایجاد نمایند و با زور و سر نیزه حرفشان را بر کرسی نشانند ، و از مخالفت و اعتراض عمومی نیز باکی نداشته باشند ، و همه را عاصی و خود را عالی بشمارند !!

مردم در کلیه ی شئون زندگی آزادند ، در خوراک ، در پوشاک ، در سفر ، در سیاحت ، در گفتن ، در ازدواج ، در اخلاق ، در تصمیم زندگی و در همه چیز ، از اختیارات شخصی و مالکیت شخصی و خدا دادی برخوردارند .

این قانون را نه تنها قانون گذاران غرب و اروپا قبول دارند ، بلکه طرفدار انسانها نیز مدافع این قانونند و اسلام بر آن صحه گذاشته ، و ادیان دیگر نیز آن را قبول دارند .

سازمان حقوق بشر جهانی نیز همین قوانین را وضع کرده ، و در دفاع از آن قد برافراشته ، و در همه جا بر علیه حکام سر و صدر راه انداخته است .

رضا خان ، در سال ۱۳۰۷ هـ ش ، طی حکمی به وزرا ، وکلا ، رؤسای ادارات ، و مستخدمین ، دستور داد تا لباس متحد الشكل پوشیده و کلاه لبه دار (کلاه پهلوی) بر سرگذارند .

سپس به مدارس دستور داده شد که محصلین مدارس ، کلاه پهلوی بر سرگذارند ، و یونیفورم مخصوصی به رنگ خاکی که از یک نیم تنه و شلوار بود ، بپوشند .

تا آن موقع ، انواع لباس معمول بود ، عمامه ی شیر شکری در بازار معمول بود و فکر اتحاد شکل از پهلوی تراوش نموده بود . ولی پیر مردان بازار از این قانون و دستور سر باز زدند و حتی با زیر فشار گرفتن از طرف کلانتری ها ، امتناع از پوشیدن آن می کردند ، و طبقات و دسته جات جامعه نیز حاضر نبودند لباس معمول واجداد خویش را که سالیان درازی می پوشیده اند و بدان خوی گرفته اند را کنار بگذارند .

مقاومت ها شروع شد ، و مخالفت ها آغاز گرفته و اعتراضات پیاپی شد و اوضاع به هم خورد . رضا خان فوراً به مجلس دستور داد تا طی لایحه ، این دستور را قانونی کرده ، به همه ابلاغ و لازم الاجرا سازند .

در جلسه ی ۱۴/مورخ ۴/دی ماه ۱۳۰۷ مطابق ۱۲/رجب/۱۳۴۷ ه ق ، عراقی ، شرحی راجع به محسنات لباس متحد الشكل شدن لباس اظهار داشت ، و طرح قانونی زیر را با قید دو فوریت تقدیم و فی المجلس مطرح و پس از دو جلسه مذاکره ، بدین ترتیب تصویب گردید :

ماده اول : کلیه ی اتباع ایران ، که بر حسب مشاغل دولتی ، دارای لباس مخصوص نیستند ، در داخله ی مملکت مکلف هستند با لباس متحد الشكل کلاه پهلوی و نیم تنه ی بافته شده ی در ایران ملبّس شوند .

ماده دوم : طبقات هشت گانه ی ذیل از مقرّرات این قانون مستثنی هستند :

۱- مجتهدین مجاز از مراجع تقلید مسلم که به اشتغال به امور روحانی داشته باشند .

۲- مراجع امور شرعیّه دهات و قصاب پس از آمدن از عهده ی انتخابات مربوط .

۳- مفتیان اهل سنّت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان مسلم اهل سنّت اجازه فتوا داشته باشند .

۴- پیشنمازان دارای محراب .

۵- محصلین که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز اجازه ی روایت داشته باشند .

۶- طلبّاب و محصلین فقه و اصول که در درجه ی خود از عهده ی امتحان برآیند .

۷- روحانیون ایرانیان غیر مسلم .

۸- مدرّسین فقه و اصول و حکمت الهی .

ماده سوّم : متخلفین از این قانون ، در صورتیکه شهر نشین باشند بجزای نقدی از یک تا پنج تومان و یا به حبس از یک تا هفت روز ، و در صورتیکه شهر نشین نباشند ، به حبس از یک تا هفت روز به حکم محکمه محکوم خواهند گردید .

(وجود ماخوذه از اجرای این ماده ، در هر محل ، توسط بلدیّه ی همان محل مخصوص تهیّه لباس متّحد الشكل برای مساکین آن محل خواهد بود) .

ماده چهارم : این قانون در شهرها و قصبات از اوّل فروردین ۱۳۰۸ و در خارج شهرها در حدود امکان عملی شدن آن به شرط اینکه از فروردین

۱۳۰۹ تجاوز نکند ، به موقع اجرا گذاشته خواهد شد ، و دولت مامور تنظیم نظامنامه و اجرای این قانون می باشد .

محمد علی فروغی ، ذکاء الملک ، طی تلگرافی به شهرها ، در ابلاغ این حکم ، به مامورین دولتی ، چنین مقرر کرد :

در تعقیب متّحد المال نمره ۱۶۵۹۱-۱۲۸۶ اشعار میشود که استعمال کلاه

بین المللی برای مامورین دولتی ، اجباری است ، و باید هر چه زودتر کلیّه

ی مامورین کلاه خود را تغییر دهند ، و هر یک از مامورین و مستخدمین

تعلیل و یا استنکاف نمایند ، فوراً منتظر خدمت خواهد شد . اگر چنانچه در

در محل به قدر کفایت کلاه یافت نشود ، اطلاع دهید از تهران فرستاده شود

استعمال کلاه فرم معروف به کپی هم در موقع خدمت مجاز است ، وصول این متحد المال را اطلاع دهید .

سپس دستور العملی از طرف وزارت کشور در طرز استعمال کلاه پهلوی به حکام ولایات ابلاغ شد ، که از موارد زیر بود ، و خطا از آن را قدغن و مورد بازخواست و تعقیب قرار داد :

۱- کاسک کلونینال که منحصرأ از دو رنگ سفید و خاکی خواهد بود ، فقط در ایام تابستان و تا موقع غروب آفتاب استعمال می شود .
۲- انواع کلاه های حصیری (پانا) نیز مخصوص تابستان است .

۳- انواع شاپو ها ، کپی ، و غیره ، در تمام فصل شب و روز ، استعمال می شود ، مگر در مواقع مخصوص رسمی (که در نظامنامه دستور داده خواهد شد) .

۴- در مواقع ورود به اتاق حتماً باید کلاه را بردارند ، برای احترام کامل ، البته بایستی کلاه را در خارج اتاق بگذارند ، و در موارد دیگر ، ممکن است ،

دست بگیرند . ۵- در مواقع بر خورد در خیابان و معابر عمومی ، برای اجرای مراسم تعارف شخص کوچک (چه از نظر مقام و چه از لحاظ سن) ، باید قبلاً کلاه خود را برداشته ، و پس از ادای همان مراسم از طرف ، مجدداً کلاه را بر سر بگذارند .

۶- در مواقعی که چند نفر در نقطه ای جمع هستند یا عبور می نمایند ، چنانچه شخصی خارجی برسد ، که با یک نفر از آن جمعیت آشنائی داشته باشد ، موقعی که مبادله ی تعارف و سلام بین این دو نفر به وسیله ی کلاه می شود ، سایرین هم باید به احترام رفیق همراه خودشان به شخصی که جهت آنها احتراماً کلاه برداشته ، کلاه خود را بردارند .

۷- رعایت نظافت شرط حتمی است ، حتی الامکان باید لباس اشخاص پاکیزه و اطو کشیده و صورت آنها تراشیده باشد .
از انتخاب رنگ های لباس ناجور و زننده ، برای لباس و پیراهن خودداری نماید .

استعمال کفش سفید و گیوه با لباس سیاه که غالباً دیده می شود پسندیده نیست .

کروات به مقتضای فصل باید مناسب با لباس باشد ، استعمال کروات یا پاپیون شیاه یا سفید ساده ، در مواقع عادی خلاف تربیت است .

رضا خان تازه از سفر اروپا برگشته بود ، که که دستور لباس متحد الشكل را داد . این امر ، نشانگر آنست که رضا خان فاقد چند چیز بوده است :

۱- دارای فرهنگ اصیل ایرانی نبوده است .

۲- روحیه ی ملی و ایرانی در او نبوده است .

۳- اصالت ایرانی در او موجود نبوده است .

زیرا رهبر یک کشور باید حداقل اصول زیر را دارا باشد :

۱- فرهنگ کشور و جامعه اش را بشناسد .

۲- روحیه ی ملی خویش را حفظ کند .

۳- از خود باختگی و تقلید اجتناب نماید .

یکی از علل عقب افتادگی جامعه ی ایران همین حالت تقلید و خود باختگی و نُبال روی از فرهنگ غربی است .

۵- سانسور مطبوعات

با کودتای ۱۲۲۹ شمسی سوّم اسفند ، و با تشکیل کابینه ی سید ضیا

طباطبایی سردا سپه ، رضاخان فرمانده نیروهای قزاق ، طی حکمی ده ماده

ای ، اعلان حکومت نظامی و سانسور مطبوعات را نمود . سر آغاز حکومت

رضاخان ، سانسور آزادی بیان و سخن و زبان و قلم و اندیشه بود .

او نمی خواست تا مردم بدانند و بفهمند و دانا شوند ، و می دانست اگر

دانستند او را نخواهند به قدرت بنشینند و حکومت کند و اعمال دیکتاتوری

و نظام فردی کند !!

وی آنقدر ضعیف بود که از همان روز اول کودتا ، با اینکه زیر چتر حمایتی

بریتانیا و روسیه بود ، و مردم با دست خالی در میدان مبارزه قرار داشتند

، باز می ترسید .

مطبوعات ، جراید ، روزنامه ها ، مجلات ، نشریات و هفته نامه ها را یکی پس از دیگری تعطیل و بر آنها مهر بطلان زد و روزنامه نویسان و تاریخ نگاران و شعرای آزاد منش و ملی را با ترور ، یا زندان ، یا تبعید و یا منزوی نمود .

رضاخان ، با پروئی تمام توقع داشت ، چون دیگر فرامین و دستورات استبدادی خویش ، سانسور مطبوعات نیز ، طی لایحه ای رسمی در مجلس ، از طرف نمایندگان مردم به تصویب رسید !!

هر چند چندان مردمی نبود و قدرت در دست طرفداران شاه بود ، ولی هنوز تحرکات و فشارهایی وجود داشت ، و نمایندگان آگاه روشن ، ملی انسان و وطن دوست در مجلس بودند . رضاخان ، می خواست تا مجلس مانند مطبوعات سانسور شوند ، و همه چیز تمام شود ، و فاتحه ی ملت خوانده شود ، و ایران یعنی خاندان پهلوی و مجلس و دولت و حکومت و جامعه نیز یعنی رهبر و آنها رضاخان میر پنج !!

کتاب استقرار دیکتاتوری رضاخان در سانسور مطبوعات در دوره ی کودتا و از نخستین روزهای حکومت سید ضیا و فرماندهی رضا خان ، می نویسد :

اوضاع کشور به هیچ وجه بهتر نگردید ، دولت با بهره گیری از حکومت نظامی ، برای پیشگیری از انتقاد ، بیشتر روز نامه ها را توقیف کرد . در

تهران ، تنها روزنامه ی (ایران) ویکی دو روزنامه ی دیگر منتشر می شد ،
که در ضمن اجازه ی هیچ انتقادی از دولت نداشتند .

همینکه روز نامه ی (نوروز) در مقاله ای سیاست دولت را مورد تردید
قرار داد ، سردبیر روزنامه بیدرنگ بازداشت شد ، و به بهانه ی بیماری او
را نزد نیاکانش فرستادند.

تنها او را سازمانده کودتای سوّم حوت برشمارند و اخطار کرده بود :
هر روزنامه ای که جز این نویسد ، از برای میهن و افتخارات میهن توقف
خواهد شد و سردبیر و نویسنده ی مقاله ، هر که باشد ، سخت کیفر خواهد

دید .
در نهضت جمهوری رضاخان بسال ۱۹۲۴ م ، روزنامه های دولتی کوشش
بسیار کردند .

روزنامه هایی چون شفق سرخ ایران ، کوشش ، میهن و ستاره ی ایران ، در
دفاع از جمهوری مقالات و مصاحبه ها و مقالاتی از رضاخان و جمهوری او
چاپ و منتشر کردند .

روز نامه ی (ستاره ی ایران) عکسی از احمدشاه که زنی اروپایی در کنارش
ایستاده بود و خود کلاه دوره گران را سر داشت چاپ کرده بود ، و زیر
عکس نوشته بود :

آیا چنین پادشاهی شایستگی آن را دارد که به وی احترام بگذارند و یا از او دفاع کنند؟

و فردای آن همان روزنامه نوشته بود: سلطان جوانی که کلاه دوره گردان را از تاج کیان برتر دانسته و سرزمین اسلام یعنی (ایران) را به محل خوشگذرانی و عیش و نوش بدل کرده است، شایسته ی پادشاهی نبوده و نیست.

این روزنام در باره ی جمهوری نوشته بود:

جمهوری اصولاً هیچ تفاوتی از سلطنت مشروطه ندارد، یعنی همین قانون اساسی، همین مجلس و همین اداره ها، جای خود هستند تنها به جای پادشاه، مردی برگزیده می شود که بر او اعتماد هست و او مسلمان است. چنین مردی نیازی ندارد که محمد علیشاه و یا مظفر الدین شاه باشد، کافی است که میهن پرست و یا دانشمندی گرانمایه باشد.

۶- کشف حجاب اجباری

رضاخان، از آنجا که یک آدم بی سواد و بی فرهنگ بود، و از نعمت فهم و شعور و درک اجتماعی و سیاسی و دینی برخوردار نبود، و تنها به یک چیز فکر می کرد، و آن هم حفظ قدرت خویش و ادامه ی سلطنت بر کشور با هر وسیله ی ممکن و لازم.

لذا در از بین بردن و فروختن آداب و سنن و فرهنگ ملی و دینی ایران و ایرانی ید طولانی داشت. فوراً تحت تاثیر جوها، مسائل، مشاهدات و گفته ها می گردید، و بدون تاخیر و در کمترین فرصت، تصمیم عاجل در اجرای آن را می گرفت.

کشف حجاب، یک ضربه ی دینی بر جامعه ی ایرانی نبود، بلکه یک شکاف و توهین قابل توجه به تمامی شؤونات، سنن و رفتار ایرانیان، بشمار می رفت. چون ایرانی یعنی محجوب، سربزیر، مؤدب و با اخلاق، عقیف، مؤمن و با شرف و آبرو و ناموس.

حجاب ناموس ایرانی بود، حجاب عزت و شرف و آبروی ایرانی بود، حجاب محجوبیت و عقیفی ایرانی را نشان می داد.

حجاب، امتیاز بزرگی برای فرهنگ ایرانی و جامعه ی ایران بشمار می رفت. غربیها، با آن همه سر و صدا و هیاهو و تبلیغات خود نتوانسته بودند، این عظمت ایرانی را از بین ببرند، و بر ناموس و شرف و عزت او دست یابند، و آنرا پاره نمایند و به تاراج آن پردازند.

ولی رضاخان، که آمد و برکرسی سلطنت که تکیه زد، و سرکوب را شمول نمود، و همه را از صحنه بیرون نمود. و مجلس و دولت و ملت را لوٹ کرد، و روحانیت را از میان برد، آنگاه به سراغ اصلی ترین نقطه ی حیات و ظریف ترین نکته ی زندگی و مهم ترین خواسته ی غرب و اساسی ترین

شاهرگ حیات جامعه ، حجاب زن ایرانی آمد ، و آن را رفع کرد . این حادثه ی تلخ و ننگین و تقلیدی ، در دی ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی اتفاق افتاد . و ورقی بر اوراق تاریخ سیاه رضاخان افزود ، و آن را ثبت کرد ، تا آیندگان قضاوت کنند ، و تجربه نمایند ، و حقیقت آن را لمس کنند و بدانند این پدیده یک سراب بیش نبوده و نیست ، و تمام آن قشری و ظاهری و رو بنائی ، و تنها مقصدش ، انهدام جامعه ی ایرانی است . و گروهی گمان می کردند که تعصبات دینی بی جهت ، و انزوای شدید زن در جامعه ، و انقیاد چادر و روسری و حجاب از مرد ، و دور بودن زن از امور اجتماع از عوامل رفع حجاب بوده است !! در صورتی که چنین نیست ، و واقعیت همان است که گفته شد .

افتتاح فاحشه خانه های رسمی در کشور ، خرید و فروش زنان روسپی ، ایجاد پدیده روسپی گری در جامعه ، ازدیاد دزدی و فرار دختران جوان و زیبا ، گسترش زنا و رسمیت یافتن آن ، رواج فحشاء و فساد در میان توده های جوان ، شیوع خودکشی و عاشقی و عشق و رفاقت های پسر و دختر ، چاپ و نشر و پخش کتب سکسی ، فیلم های سکسی ، و کشیده شدن آن به سینما و رادیو و تلویزیون و مجلات و مطبوعات کشور ، توسل به هروئین و تریاک و مواد مخدر در میان قشر جوان عاشق و دوست دختردار و دنباله روی دختر ، و ... ، رواج بازار لوازم آرایش و بالا رفتن مضاعف و سریع

واردات آن به داخل کشور ، مد شدن ماکسی و مینی و لباس های رنگارنگ و جوراب های توری و رنگی و نازک و پا نما ، و کفشهای گوناگون و متنوع ، و مد شدن عریان بودن زنان ، و با فرهنگ قلمداد شدن آنان ، در حضور در مجالس عیش و نوش و میهمانی های رسمی و امور سیاسی و دیپلماتیکی و تبدیل شدن آن به یک ابزار کار و یک عامل مؤثر در تاثیر گذاری بر مردمان فرصت طلبان در جامعه ، به بیگاری کشیده شدن او ، در کاباره ها ، و در ادارات دولتی و خصوصی با عنوان منشی گری و تعیین کننده ی وقت برای آقای مدیر ، آقای دکتر ، آقای مهندس ، و آقای وزیر و وکیل و ... و ضربه زدن به تربیت فرزند و رها شدن او از دامن پاک و مهربان مادر ، به درون پرورشگاه ها و مهد های کودک ، و از هم گسیخته شدن بافت جامعه و زندگی مشترک خانوادگی و کانون گرم زوجین در شروع سرپیچی های زن و ایراد گرفتن های او ، و عدم تمایل هایش به داشتن رابطه ی مشروع و همیشگی با مرد ، بر اثر ورود رسمی به جامعه ، دست یابی به پول ، به عشق رانی ، به ارضای غریزه های جنسی به صورت آزاد ، و بطور دلخواه ، و با هر مرد و هرکس و هر زمانی و هر جا و ... از حُسن کشف حجاب رضاخان در ایران بود !!

شاه به سال ۱۹۲۶ م ، قانون رفع حجاب را صادر کرد و در پیاده کردن آن به وسیله های ترغیب و زور متوسل شد ، و دستور رفع حجاب اجباری را

صادر نمود و شاهدخت (شمس) بزرگترین دختر شاه، رهبری حرکت جدید زنان را به عهده گرفت، و اولین گروه دختران بی حجاب منظم و راه پیمایی را تشکیل داد، و کانون زنان را در تهران، تاسیس نمود، و در کارکنان و شاگردان مدارس را از آمدن با حجاب منع نمود.

رضا شاه، روش های اصلاحی خویش را ادامه داد و کمترین سن ازدواج را برای دختران پانزده تمام قرار داد، و به زن اجازه ی طلاق، در صورت ازدواج مجدد مرد را داد، و قانون شخصی را به تصویب رساند که از قوانین فرانسوی گرفته شده بود، و آنرا جایگزین شریعت اسلامی قرار داد، و دفاتر ازدواج و طلاق را در تمامی شهر های ایران افتتاح کرد.

اگر روحانیت و مردم در صحنه ها حضور همیشگی داشته باشند، اعتراض کنند، مقاومت کنند، ایستادگی نمایند، امور را بدانند و متحد باشند، و بازاری و دانشگاهی و اداری و وکیل و وزیر و همه ی اقشار با هم باشند، حاکمیت را به دست خواهند آورد.

امید است روحانیت و مردم هر دو، در اصلاح امور خویش گام بردارند، و بدانند در غیر این صورت، هیچ تغییری در امور رخ نخواهد داد، و هر روز اوضاع بدتر از سابق خواهد شد. و همه ی این حرف ها بی جهت است، و تمامی این نوشته ها بی فایده است، و تمامی این مبارزات و مجاهدات،

بی اثر است . و تا معنویت و واقعیت به جامعه باز نگردد و تا اصلاح ، خودسازی انجام نگیرد ، همه ی این گفته ها بی فایده است . خداوند توفیق بندگی و اصلاح و تغییر درونی و خودسازی را به همه ی ما عنایت بفرماید ، و ما را از بندگان صالح زمین قرار بدهد ، تا فرصت یابیم . خود را بشناسیم و جامعه را پاک سازیم و از هرگونه اسارت و بدبختی و ناتوانی و جهل رهایی یابیم .

۷- قانون نفت

رضاخان ، نفت ایران ، که شاهرگ حیاتی کشور بود را به آمریکاییها و انگلیسی ها بخشید ، و دست آنان را در بردن نفت کشور باز گذاشت ، و آنقدر وسعت و آزادی در این زمینه به آنها داده بود که انگلیسی ها اداره کننده ی کشور و پرکننده ی خزانه ی دولت بشمار می رفتند . رضاخان ، در روز ۲۷/دی ماه /۱۳۱۵ ، به وسیله ی وزیر مالیه ی خویش ، لایحه ای به مجلس تقدیم نمود ، که شامل دو قرار داد بود ، یکی برای استخراج نفت قسمتی از شرق و شمال ایران ، و دیگری راجع به لوله ی نفت به دو شرکت آمریکایی . قرارداد اول مخصوص استخراج نفت و دارای ۲۹ ماده بود که طبق ماده ی اول حق انحصاری برای تفتیش و تفحص و استخراج در ولایات شرق و یا شمال شرق یک یا چند قطعه زمین به مساحتی که از یکصد هزار متر مربع

تجاوز نکند ، انتخاب نمایند تفتیشات معرفت الارضی منتهی پس از شش ماه باید شروع و بدون وقفه ادامه یابد .

حق الامتیاز سالیانه ، مبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به فروش میرسد ، و یا از ایران صادر میگردد .

به علاوه ، بیست درصد منافی که سهام عادی شرکت تقسیم میشود ، و در عین حال مبالغی که در هر سال از طرف شرکت تادیه می شود هیچوقت نباید از میزان معینی که در چهار بند امتیاز نامه ذکر شده کمتر باشد .

روی هم رفته ، مواد این امتیاز نامه در زمینه ی امتیاز نفت جنوب تنظیم گردید ، ولی بعضی شرایط بهتر در آن به کار رفته بود که منافع ایران را بیشتر تامین می نمود .

قرارداد دیگر برای اعطای امتیاز لوله کشی برای ساختن و نگهداری لوله ی حمل نفت حق غیر انحصاری شرکت می دهد . این قرارداد در جلسه ی ۱۵ و ۱۸ بهمن ۱۳۱۵ به اتفاق آرا ، در مجلس شورای ملی به تصویب رسید .

انگلیسی ها و روس ها ، هر دو با این امتیاز ، به آمریکاییها مخالف بودند ، و کوشش بسیاری در لغو و از بین بردن آن نمودند ، که تا حدودی نیز موفق شدند ، زیرا نمی خواستند که آمریکاییها جا پایی در ایران ، پیدا کنند ، ولی با گذشت زمان چنین شد ، و انگلیسی ها و روس ها ، هر دو ضعیف شدند .

رضاخان ، چون خود عامل انگلیسی ها بود ، و از طرف آنها به ریاست و سلطنت رسیده بود ، و نمی خواست تا آنها را در منافع و امتیازات ایران نادیده بگیرد ، ناچار ، نفت جنوب ایران را بطور مطلق در اختیار آنها قرارداد ، و قراردادی پس از ۱۹۱۹ و ثوق الدوله با انگلیسی ها به امضاء رسانید ، که نفع و بهره اش برای انگلیسی ها خیلی بیشتر از آن قرارداد بود .

در ۲۹/آوریل/۱۹۳۳ م ، رضاخان طی قراردادی با انگلیس حق استفاده و بهره برداری از منافع نفتی ایران را تا سال ۱۹۹۳ م ، برای انگلیسی ها محفوظ نمود .

این قرارداد دست انگلیسی ها را در استخراج نفت در مناطق ناحیه ی مرزی ایران و عراق ، یعنی شمال غربی ایران (کرمانشاهان) ، نواحی لرستان ، بختیاری ، شهرهای سعید آباد ، بمپور تا مرز بلوچستان را در بر می گرفت .

این کمپانی ، هم چنین این حق را برای خود محفوظ داشت ، که پلیس و آموزشگاه های مخصوص داشته باشد ، و نیز حق خرید زمین ، احداث ساختمان ها ، راه آهن ، بنادر ، خط تلگراف و تلفن ، فرودگاه ها و ایستگاه های فرستنده را برای خود حفظ کرد .

استخراج سالیانه ی نفت در ایران ، در سال ۱۲۹۸ (۱۹۲۰ م) ، سال قبل از کودتای ۱۲۹۹ ، تنها ۱۲ میلیون بشکه بود .

در پایان سلطنت رضا شاه در سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹ م) ، استخراج نفت از ۷۸ میلیون بشکه در سال ، گذشته بود .

مجموع مقدار نفتی که از ابتدای واگذاری امتیاز نفت به داریسی از ۱۲۸۰ تا کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۰ - ۱۹۰۱ م) به تصاحب شرکت انگلیسی نفت در آمده بود به ۵۵ میلیون بشکه بالغ می شد .

در دوره ی بیست ساله ی دیکتاتوری رضا شاه ، شرکت غارتگر انگلیسی نفت ، به استخراج و تصاحب ۹۶۰ میلیون بشکه از ذخایر نفت ایران نایل آمد .

۸- اجباری شدن کلاه شاپو

تا دیروز ، تحت عنوان لباس متحد الشکل کلاه پهلوی واجب و لازم بود ، تا به دستور پهلوی ، مردم بالاخص طبقات دولتمرد ، اشراف ، وزرا ، وکلا ، صاحب منصبان و اداریان و شخصیت ها بر سر گذارند ، ولی پس از سفر به ترکیه ، رضاخان تغییر عقیده داد ، و این کلاه را به کلاه شاپو تغییر نام داد ، و فوق میان این دو این بود که قبلی لبه نداشت و نامش پهلوی بود ، و این لبه دار بود و اسمش شاپو بود !!

تاریخ بیست ساله در این باره می نویسد :

تا تاریخ خرداد ۱۳۱۴ کلاه یک لبه ، که به نام کلاه پهلوی نامیده می شد و با فشار دولت متداول گردیده بود ، ناگهان موقوف و به کلاه تمام لبه (شاپو) تبدیل گردید .

می گویند: این تبدیل کلاه هم از سوغات هائی بوده که رضاخان از مسافرت به ترکیه آورده بود . زیرا ترک ها ، هم پس از تغییر رژیم ، کلاه فینه را تبدیل به شاپو کرده بودند .

اطلاعات در یک ربع قرن ، درباره ی کلاه شاپو چنین نوشته است :
رضاخان آنقدر از درک و شعور و فهم سیاسی و اجتماعی به دور و عقب بوده ، که نمی دانسته این کار نه تنها ضربه سنت و آداب و رسوم و عادات و فرهنگ اسلامی ایران ضربه می زند و آن را مسخ می کند و هویت خود را از دست می دهد ، و مقلد و پیرو دیگران می شود ، بلکه تمدن به این چیزها نیست ، و علم و صنعت و تکنولوژی و فرهنگ و فکر و اختراع و اکتشاف و آزادی و تعدد احزاب و عدالت ، پایه های تمدن و اصول انسانیت و پشرفت اند !!

۹- کناره گیری اجباری از پادشاهی

پس از بیست سال رهبری و وزارت و صدرات و سلطنت ، سرانجام ، رضاخان از امور سیاسی و اجتماعی کشور ، مجبور به کناره گیری و

انتصاب اجباری فرزند خود ، در جای خویش ، از طرف روس و انگلیس شد

رضاخان ، در جنگ بین الملل دوّم ، فکر کرد ، تا کشور ایران را به دور از

غائله ها و خواسته های نظامی و جنگی دو قدرت انگلیس و روس نگه

دارد ، و با اعلان سیاست بی طرفی در جنگ ، می تواند ، با به کارگیری این

سیاست ، دو کار مهم و اساسی و به دو هدف خویش نایل آید :

۱- طرفداری از آلمان به رهبری هیتلر در جنگ و تقویت آلمانیها در ایران و

زمینه دادن به آنها ، در حمله به روس ها .

۲- دوست بودن با انگلیس و روس بر اساس اعلان بی طرفی در جنگ ، و

در اصطلاح بازی دیپلماسی سیاسی با این دو ابر قدرت در آن زمان .

ولی انگلیس ها دارای منافع بسیاری از جمله امتیاز نفت را داشتند و از

ایران به این آسانی حاضر نبودند چشم پوشی کنند ، و یا اینکه ایران

مسیری را در پیش گیرد که مغایر با مسیر سیاسی و استراتژی کلی

سیاست خارجی آنان باشد .

و از طرفی رضاخان یک رهبر انگلیسی بشمار می رفت ، و آنها او را یاری و

همیاری کردند تا بر امور قدرت یافت ، و بر مخالفان و رقیبان چیره شد و

به سلطنت رسید ، و سلسله ی پهلوی را به وجود آورد ، بیست سال

زامداری مطلق در کشور کرد ، لذا حاضر نبودند که او چنین رفتاری با

آنها انجام دهد ، و آنها را به بازی گیرد ، و مستقل از سیاست انگلیس عمل نماید ، و بدون شور و مشورت ، و با ابتکار شخصی خویش دست به هر کار دلخواهی بزند .

چندین بار انگلیس ها از او خواستند تا از قدرت و آزادی آلمانیها در ایران جلوگیری بعمل آید ، و از ورود مستشاران آلمانی به کشور مخالفت شود ، و امور سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی از آنها باز پس گرفته شود ، و قدرت و امکاناتشان محدود شود ، و به عنوان یک ابر قدرت و یا یکی از قدرت های جهانی ، از آنها در کشور یاد نشود و استفاده نگردد ، بلکه اگر آلمانی نیز بناسبت در ایران حضور عینی و عملی داشته باشد ، با نظر انگلیسی ها و موافقت اصولی و قانونی آنها باشد ، زیرا که میدان نفوذ و عمل انگلیسی هاست ، و در کشور ایران در ید و قبضه و قدرت مطلقه ی آنان است .

ولی رضاخان ، چندان به این خواسته ها و گفته ها و هشدار ها ، اهمیت نمی داد ، و گاهی نشنیده می گرفت ، زمانی خود را به جهل می زد ، وقتی مسئله را به نحوی لوث می ساخت ، و خلاصه بنا داشت ، تا طبق روش و فکر و خواسته ی خویش عمل کند ، و می خواست به اصطلاح موازنه ی قوا در کشور میان انگلیسی ها ، آلمانی ها ، روس ها و آمریکایی ها به وجود آورد ، و خود ریاست کند ، و به هر کدام امتیازاتی دهد ، و زمینه ای دهد ، و آنان را در رقابت رها کند ، و خود نظاره گر امور شود .

انگلیسی ها که خود پیرامون این شیطنت ها و سیاست بازی ها بوده و هستند ، و در نفاق و دوئیّت و نفوذ و رسوخ ید بیضا و طولانی و کهنه ای دارند ، شروع به تخریب و آزار و اذیت غیر مستقیم رضاخان ، و وارد آوردن فشار بر او و تضعیف سلطنت و خلع ید از نظام نمودند .

روس ها را که متحد همیشگی آنان در امور بر علیه اروپا و آمریکاست با خود همراه کردند ، و قول مساعدت امتیاز و کمک و زمینه در ایران ، پس از رضا خان را دادند ، و رادیو ها و مطبوعات خویش را بلاخص BBC را برای تحلیل و خبر چینی و فحش و ناسزا ، و تهمت و افشاگری بر علیه سلطنت رضاخان آزاد گذاردند ، و خود با سفرهای خویش در ایران با روش های دیپلماتیک مختلف ، شروع به مخالفت و مبارزه مردم مقابل رضا خان کردند .

و چندی بعد ، روز سوّم شهریور / ۱۳۲۰ ش ، نیمه شب دو سفیر انگلیس و روس ، به دیدار فوری نخست وزیر وقت منصور الملک رفته ، و پس از بیست و پنج دقیقه گفتگو ، به اعلان ورود ارتش روس و انگلیس و اشغال کشور را کردند .

آنها بهانه شان ، خطر نفوذ بیش از حد آلمانیها در ایران و ضربه پذیری منافع دو ابر قدرت در منطقه و خلل وارد آمدن به قوای متفقین اعلان

نمودند ، و تنها راه حفظ خویش را دخالت مستقیم ارتش خویش در کشور ایران را دانستند .

فردا صبح نخست وزیر به دربار رفته و رضاخان را از ما وقع مطلع

ساخت ، و وی دو سفیر را احضار ، و با آنان جلسه ای ترتیب داد ، و علت

گرفتن چنین تصمیمی را از آنان جویا شد ، و در صحبت هایش به آنها گفت

که هر چه گفتید عمل کردیم و در این مدت هر چه را خواستید انجام دادیم و

حالا میگوئید باید چه کنیم؟! حاضریم ، آلمانیها را اخراج کنیم ، که گروه

بسیاری از آنان را اخراج کردیم ، و چیزی از آنها باقی نمانده اند ، و من از

شما علت اصلی حمله به کشور را می پرسم ، و می خواهم بدانم که چیست

؟! سفرای دو کشور ، در حالی که رضاخان با عصبانیت سخن میگفت ، آنها

به نقش و نگارهای در و دیوار و قالی ها و زینت های دربار و اتاق

تشریفات نگاه می کردند ، و ساکت نشسته و سخن نمی گفتند ، و پس از

اصرار رضاخان مبنی بر دانستن علت اصلی ، طفره رفته و قول دادند تا

جواب را به او ، پس از تماس به دولتین خویش بدهند .

و پس از حمله ی انگلیسی ها و روس ها از جنوب و مغرب و شمال

رضاخان دست به تلاش های ناموفق بسیاری زد ، و تلگراف هایی به

روزولت رئیس جمهور آمریکا ، به رهبران ایتالیا و آلمان زد و در آنها

متذکر شد که ایران مظلوم واقع شده است ، و به تشریح ما وقع پرداخت ،

ولی نتوانست کاری انجام دهد ، و جواب روزولت ، چنان بود که انگار او از امور سابقه مطلع است ، و تنها همدردی را با رضاخان ، برای خویش جایز می شمارد و بس .

رضاخان دانست که تنها راه حفظ نظام سلطنتی پهلوی کناره گیری اجباری از سلطنت و انتصاب فرزندش ، محمد رضا است ، در غیر این صورت ، وراثت نیز از دست می رود ، و نظام دگرگون می شود ، و خود یا کشته می شود ، و یا به اسارت نیروهای اشغالگر روس و انگلیس در می آید ، و کشتار در کشور روی می دهد ، و خانواده ی سلطنتی در بلا و محنت و مصیبت و عذاب بسیار شدیدتری می افتند ، و صلاح در این است که خود تا زود است و فرصت هست و مجال اجازه می دهد ، با احترام و با روش دیپلماتیک و عزم و اراده ی خویش ، از امور کناره رود و رسماً استعفا دهد .

نیمه شب روز ۵/ شهریور/ ۱۳۲۰ ش بود که فروغی تلفنی به سهیلی خبرداد یا خود را فوراً به دربار سعدآباد برسان یا در سفارت روس منتظر باش . سهیلی در سفارت روس رفت و سفرای روس و انگلیس را نیز در آن وقت شب در آنجا حاضر دید ، و چندی نگذشت که فروغی ، با حالت رنگ پریده و همراه با ضعف و زبونی ، وارد سفارت شده و کاغذی مچاله شده در دست دارد .

سهیلی کاغذ را گرفته و آن را بازکرد و چشمش به جملاتی غیر مترقبه و به دور از انتظار از شخصی چون رضاشاه افتاد .

« نظر به اینکه من همه ی قوای خود را در این چند ساله صرف امور کشور

کرده و ناتوان شده ام ، حس می کنم که اینک وقت آن رسیده ، که یک قوه و

بنیه ی جوان تری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و

اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد ، بنا بر این ، امور سلطنت را به

ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم ، و از کار کناره نمودم .

از امروز که روز ۲۵/شهریور/۱۳۲۰ (یا ۲۷ شهریور) ماه ۱۳۲۰ است ، عموم

ملت ، اعم از کشوری و لشکری ، ولیعهد و جانشین قانونی مرا اید به

سلطنت بشناسند ، و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می کردند

، به ایشان (محمدرضا) منظور دارند .

کاخ مرمر - تهران به تاریخ ۲۵ / شهریور ۱۳۲۰

رضاخان ، قبل و بعد از استعفا ، روز و شب خواب و خوراک و استراحت

نداشت ، و مدام قدم می زد ، و با خود زمزمه می کرد و سیگار می کشید ، و

تا حدود زیادی لاغر و نحیف و مریض شده بود .

روز ۲۶ شهریور کابینه جلسه ی فوق العاده تشکیل داد ، و پس از قرائت

استعفانامه ی رضاخان ، در مجلس و اطلاع همگان از این امر ، در ساعت

چهار و نیم بعد از ظهر ، شاه جدید ایران ، محمدرضا ، در تالار جلسه ی علنی مجلس شورای ملی ، طبق قانون اساسی سوگند یاد کرد .

در مراسم سوگند ، چون اسمیرنف سفیر کبیر شوروی و سرریدر ربولارد ، وزیر مختار انگلیس حضور خود را موکول به اجازه از دولتین خویش کرده بودند ، لذا تنها وزراء و خبرنگاران جراید و افسران ارشد ، کسی دیگر از سفرا و خارجیان حضور نداشت .

رضاخان چندی بعد به ژوهانسبورک یکی از شهرهای مهم کشور آفریقای جنوبی رفت ، و در آن شهر روز ۴/مرداد/۱۳۲۳ شمسی سه سال پس از

کناره گیری از سلطنت و دوری از وطن ، با شصت و هفت سال عمر ، در تنهایی و سکوت و غربت و کوهی از گناه و افسوس و ناامیدی و حسرت و اندوه ، از دنیا رفت .

جسدش را به قاهره منتقل و مدتی در مدینه ی منوره به امانت گذاردند ، و سپس در روز ۱۷/اردیبهشت ماه /۱۳۲۹ ه ش ، شش سال پس از فوت ، به

دستور محمدرضا ، و با ساختن مقبره ای مجلل ، در جوار حضرت عبدالعظیم ، به شهر ری تهران ، به کشور منتقل کرده و با تشریفات خاصی به خاک سپردند .

۱۰- خاتمه ی کار

رضاخان رفت ، ولی تاریخش باقی ماند ، و دیروز و امروز و فردا از او یاد می شود ، و درباره اش سخن گفته خواهد شد .

ولی سخن همراه با ناله و نفرین ، و فریاد مظلومیت و اجحاف و آزار و

اذیت ، از ظلم و تعدی و تجاوز او و دربار رژیم سلطنت او !!

بنا بر این ، موضوع رضاخان و محمدرضا نیست ، موضوع ما انسانها

هستیم ، که چگونه بنا داریم زندگی کنیم و امران معاش نمائیم و چون

اصلاح در امور خود کنیم ، رهبران نیز اصلاح خواهند شد و اوضاع بر وفق

مراد خواهد شد ، و همه در صلح و صفا و صمیمیت و آرامش به سر

خواهند برد .

و این یک معامله ی دو طرفی است ، که همیشه لازم و ملزوم هم هستند ، و

هر طرف خراب شود ، طرف دیگر نیز خراب خواهد شد .

کشور = حکومت + رهبران دولتها

کشور = حکومت + ملت های دولتها

ملت های دولتها = رهبران دولتها + حکومت + ملت های دولتها =

حکومت + رهبران دولتها

پس هرگاه رهبران خراب شوند ، ملت نیز خراب می شوند ، و هر گاه ملت ها خراب شوند ، رهبران نیز خراب خواهند شد ، البته استثنا پذیر برای هر دو طرف هست ، ولی به ندرت یافت می شود و خیلی کم و نادر است .

منابع

- ۱- کتاب تاریخ بیست ساله جلد هفتم ، نوشته ی حسین مکی .
- ۲- کتاب تاریخ ایران از ماد تا پهلوی حبیب الله شاملوئی ص ۸۹۴ - ۸۹۵ .
- ۳- کتاب ایران من الثورة الدستورية حتى الثورة الاسلاميه طلال مجذوب ص ۳۰۸ - ۳۰۹ .
- ۴- کتاب استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران ص ۱۲۳ - ۱۲۴ .
- ۵- خاطرات و خطرات مخبر السلطنه ص ۳۲۰ .

۶- کتاب نفت ، سیاست و کودتا در خاور میانه لئونارد ماسلی ترجمه ی

محمد رفیعی

مهر آبادی از ص ۲۱۱ الی ۲۲۰ .

۷- کتاب اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا سقوط رضاشاه ص ۱۸۷ -

۱۸۸ .

۸- کتاب تاریخ انقلاب ایران - نوشته ی محمد عباسی ص ۶۰۴ .

۹- کتاب انقلاب - نوشته ی علی کمالی چاپ اول بسال ۱۳۵۸ ص ۹۱ - ۹۲ .